

این سخن از خاتمی نیست

مسعود بهنود

<http://behnoudonline.com>

لطیفه ای بی لطف می گوید مردی از اسارت حرامیان باز آمده بود حکایت دوران اسارت می گفت با دوستان، تا به آن جا رسید که گفت حرامیان تجاوز می کردند به آدمی و یا می کشتند ما را.

چون این گفت حدقه چشم باران را دید تنگ شده و کنجکاو شد به بقیه داستان. آسیمه سر به در آمد که ولی من ... من ... من را کشتند. و این حکایت آن هاست که در روایت خود را در موقعیت مفروض بد و بد قرار می دهند از ندانی. این حکایت را با همه کراهت از آن به یاد آوردم که دو روز پیش در یکی از روزنامه های تهران در مقاله ای از قول رییس جمهور خواندم که «من بین استبداد داخلی و استعمار خارجی، اولی را انتخاب می کنم» به باورم این جمله از آقای خاتمی نیست و اگر بود جای گلایه و شکایت داشت. گرچه می دانم اقتدارگرایان از این دست معادله ها بسیار می بندند به قصد فریب خلق و توجیه استبدادی که مردم از آن متنفرند ولی این سخن آقای خاتمی نیست که می داند واقعیت جز این است.

از این دست جملات را در عراق بسیاری گفتند صدامیان و همه عیب خود می کوشیدند پشت مبارزه با استعمار خارجی بیوشانند و دیدیم که سرانجام نردبان چه حادثه ای شدند. می توان این جمله را در بعضی از جوامع عقب افتاده فرهنگی بر زبان آورد چنان که در کره شمالی هم می گویند و بر همان اساس سوارند تا کی پرده ها بر افتد، اما به گمانم دیری است که بخش اصلی و تعیین کننده افکار عمومی ایران ما از این مرحله گذر کرده است و اگر هم کسانی باشند که هنوز به این افسانه به خواب بروند به گمانم نمی توان بر آنان و قبول و رضایتشان مطمئن بود و دیر ایستاد. ایران برای گذر کردن آرام از موج حادثاتی که به آن گرفتار است محتاج خردمندان و خردورزی است ورنه طی این مرحله با خون جگر نتوان کرد. اگر همه جمعیت ایران آن چهارده هزار بسیجی بودند که آقای رحیم صفوی آن ها را هفته پیش با خود به سلان برده بود تا نمایش پایداری و طرح جدید مقابله با خطر خارجی بدهد و در آن جا گفت که هرگاه چهار میلیون بسیجی را بتوان آماده کرد و تعلیمات نظامی داد امنیت ایران تضمین می شود و نوجوانان هم حتما به تائید برای سردار صلوات فرستادند، کار با این شعر و شعارها راست می آمد. ولی چنین نیست و آن چه در ذهن سردار است بیش تر تصویر این روزهای لیبریا را تداعی می کند با نوجوانان یک لاقبا که تفنگی در دست دارند و به هم شلیک می کنند. ورنه بیش تر جوانان عراقی را به چشم می زند که در آخرین روزهای صدام در قالب سازمان جوانان و نوجوانان حزب بعث مسلح شدند تا نمایش های خیابانی بدهند که فقط دستگاه خبری و تبلیغاتی سعید الصجاف را به کار می آمد که در غرب او را کمترین نام نهادند و از همین رو محبوب است و نیروهای آمریکائی هم به گرفتنش رغبتی ندارند و حالا در آپارتمانی در بغداد مانده است با موهای رنگ برف که دیگر از خضاب معمول در دستگاه صدام در آن خبری نیست و رنگ آن مانند رنگ ادعاهایش پریده است. نه کارما ایرانیان به آن سادگی نیست که آقای جنتی فرض کرده و آقای مصباح تبلیغ می کند. پیچیده ترست و هم برنامه ها و شعارهایی می خواهد که اگر یک گروه اندک را راضی کند باری باید گروه های دیگر را به خنده نیندازد چنان که امروز در ایران معمول است.

شاید از این دست گفته ها را بتوان برای مردم عراق گفت که به گزارش آنان که به آن جا سفر کرده اند، بی آب و بی برق مانده اند و حداکثر دلاوری صدامیان در این شده است که گاه در تاریکی تیری نثار سرباز بیگانه کنند و بگریزند و یا مانند دیروز لوله آب شهر را بترکانند تا مردمی که بی برق هستند بی آب هم بمانند و آن ها را دعا کنند. مردمی که به نوشته ناظران هنوز گیجند و ناباور. عراقی ها که به این سرنوشت دردبار گرفتار آمده اند و هر چه پیش آید به این زودی خرمی نصیبشان نیست عادت کرده بودند که هیچ به معقولات وارد نشوند تا به سرنوشت صدها هزار که گم شدند و حتی گورشان را کسی نشانی نداد گرفتار نیابند، عادت کرده بودند که هیچ روزنامه نخواهند، نپرسند چرا مجلس نداریم و اگر داریم فرمایشی است و اعضایش به فرمان برگزیده می شوند، هیچ از اینترنت و ماهواره و خبر سراغ نگیرند و حتی تلفن موبایل نداشتند و این تجمل مخصوص حکومتی ها بود چه رسد به فکس که اصلا در عراق عمومی نبود و در

دکان هائی که هست باید صاحب مغازه هر برگ را گزارش کند که قابل کنترل باشد. در همین در ده ساله گذشته صدائی از درون آن کشور بر نیامد و گریختگان هم نگفتند که چرا باید به قیمت نداشتن اجازه هواپیمائی در شمال و جنوب کشور حاکمیت ملی مان مختل شود و چرا چنین هزینه گرانی را بابت جنگ های صدام خواسته پرداخته ایم و چرا ثروت در خاندان و نزدیکان دیکتاتور مجتمع است. انگار راست گفته بود ملک حسین روزگاری به شاه سابق ایران وقتی که گفت ما عرب ها را باید همیشه گرسنه گذاشت و با قدرت بر سرمان ایستاد این طور بهتر اداره می شویم. این سخن را گفته اند که روزگاری لارنس مامور انگلیسی حجاز و اطراف و معروف به لورنس عربی هم گفته است. هم از این رو، از زبان باسوادهای تبعیدی عراق هم شنیده ام که از جنگ با ایران هواداری کرده و آن را به حساب غرور ملی و بیگانه ستیزی خود نوشته اند. چرا دور برویم هم هفته گذشته قذافی لیبی پذیرفت که بیش تر از 7/2 میلیارد دلار غرامت بابت حادثه ساقط کردن هواپیمای در لاکری از کیسه مردم بپردازد و نشنیده ایم که مردم لیبی برخیزند و حتی اوپوزیسیونی باشد که غربی ها را ندا در دهد که چرا تاوان خطای قذافی را باید مردمی فقیر بدهند، و یا به خود بگویند چرا ما باید چنین هزینه گزافی برای بدکاری و تصمیمات دستگاه اطلاعاتی مان بپردازیم که لابد به دستور قذافی عمل کرده بودند و عده ای بی گناه را کشتند و ده سال مملکتشان هزار خاری و سختی کشید و حالا هم با سرافکنندگی این را می پذیرند در حالی که همه می دانند زندگی در شهرهای کشور نفت خیز لیبی چگونه است و مردم به چه فقری گرفتارند. صدام، قذافی و بی هیچ شباهتی بین شان کاسترو، همه آن سختی که به مردمشان می دهند و آن آزادی که از آنان سلب می کنند با این مقدمه تزئین و ممکن می کنند که ما با استعمار خارجی درگیریم و بهای غرور خود می پردازیم. اما با ایران این معامله نمی توان کرد، کشوری که صد سال پیش نه توسط بیگانگان که به اندیشه و خواست خود به قانون رسیده است و همین ربع قرن پیش به انقلابی که چشم جهان را خیره کرد در صدد آزادی و استقلال بر آمد و همین شش سال قبل به زیباترین شیوه ها و متمدانه ترین عشو ها خواست خود را بیان کرد و استبدادیان را واداشت که برای سد کردن راه آزادی در مقابل نورها برهنه شوند و همه ناسازی اندام خود را هویدا کنند و مردمی که مخالفانسان را به دست و پا زدن انداخته و مسخره کوی و برزن کرده اند. مردمی که به بیان شیوای دکتر سروش به زودی به سیاست پیشه گان راه و رسم دموکراتی را خواهند آموخت. آری با این مردم با این شیوه نمی توان سخن گفت و باید سخن نو آورد.

این که مجبوریم بین استعمار بیگانه و استبداد داخلی یکی را انتخاب کنیم تعریفی است مربوط به دوران نادرشاه افشار، وصف امروز نیست. در قرن بیستم پیش تر ایرانیان می دانند که تعریف استعمار خارجی تغییر یافت و از اتفاق شد مساوی و همزاد شد با استبداد داخلی و چنین شده است سرنوشت انسان شرقی که با استبداد داخلی و استعمار خارجی را باهم می پذیرد و یا انتخاب آزادی و استقلال را با هم به دست می آورد، مانند نمونه هند. و این همان آرزو و خواست اکثر مردم ایران در سال 57 است که برپائی جمهوری اسلامی از آن رو میسر شد که جناح مذهبی وقتی فریاد مردم شنید، در شعارها آزادی و استقلال را برابر با جمهوری اسلامی نهاد، به این ترتیب وعده ای دادند و عهده ای با خلق بستند که معنای ساده اش این می شد که شاه را که مظهر استبداد داخلی و از 28 مرداد 32 نشانه استعمار خارجی بود می رانیم و حکومتی می آوریم که آزادی و استقلال می آورد. اما دریغدارد که چون مردم در دوم خرداد به طلب آزادی آمدند که وعده اش را 20 سال قبل از همین روحانیون شنیده بودند، گروهی به مقابله برخاسته و تازه بعد بیست و چهار سال به یادشان آمده که اسلام را با دموکراسی سازگاری نیست. به زبان دیگر امروز آقای مصباح و آقای عسگر اولادی عهد شکستند و نه آن ها که می گفتند جمهوری اسلامی یعنی آزادی و استقلال.

اگر همه شوق ندانند و در نیابند که آزادی را با استقلال چه نسبتی است و چگونه همزاد یکدیگرند و ملازم و مراقب و ضامن هم، ما ایرانیان که این روزها پنجاهمین سالگرد ماجرای بیست هشتم مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق را به یاد می آوریم خوب می دانیم. دکتر مصدق در راه و روش های میانه که در پیش گرفت و سیوری ها که با درون کرد در عین سخت گیری به بیرون، در آن دو سال و اندی که مجال داشت شرایط را چندان سامان داد که همه خلق را خیر شد آن چه هواداران استبداد می نفهتند. در داخل پراگماتیک بودیم هنوز هم جناح مذهبی هوادار آیت الله کاشانی مبتلای خطائی هستند که وی کرد با تأیید دولت زاهدی، و تمام سابقه مبارزات ضد استعماری خود را داو این بازی نهاد و باخت، ندانسته در صف هواداران استعمار قرار گرفت و خیری هم ندید، از چند سو زیان دید، به یک خطا. پس برای ما که داستان پنجاه سال پیش می دانیم نمی توان گفت که استبداد داخلی در مقابل استعمار خارجی است.

اما باری آن دوران که مستبدان جهان استعمار خارجی را بهانه می کردند تا مردم را از حق خود بازدارند گذشت و خاکسترش هم با پایان جهان دوقطبی به باد سپرده شد. اینک استعمار خارجی اصلا نه آن است که بود و این گوهری که آزادی و دموکراسی است چنان پربهاست که نظر نسل تازه هندی و ژاپنی به استعمار کهن و دخالت خارجی هم دیگرگون شده است. بگذریم. آن چه امروز در ذهن بعضی از محافظه کاران زمان شناس ایرانی می گذرد کهنه روایتی است تاریخش منقضی که به فریب استعماری که دیگر چنان نیست که بود بتوان آزادی را به زنجیر کرد.

در داستان اخیری که با حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق در کنار مرزهای ما اتفاق افتاد بسیار بودند که از خود می پرسیدند در ایران که با خطر همسایگی با قدرت مهیب آمریکا روبرو شده است محافظه کاران چرا خطر می کنند به تبلیغ برای طالبان و صدام دشمنان شکست خورده ایران و همین حکومت حتی. می پرسیدند در حالی که حکومت دریافته که جز همراهی با ائتلاف بین المللی ضد تروریسم چاره ای ندارد و به همین هم رضا داده است چرا در داخل دشمنان قسم خورده خود را آب تطهیر بر سر می ریزد و مبلغ طالبان و صدام از کار درآمده اند در تبلیغات رسمی خود، آن هم به زمانی که با این رسوائی در حال گریزند. بسیاری این را به حساب خطای محافظه کاران نهادند. به باور من این ها نبود محافظه کاران مخالف آزادی می دانستند چه می کنند. آن ها در صدد بودند حالا که استعمار را آن جلوه کهن نیست که بتوان به بهانه اش استبداد کرد، از دخالت نظامی آمریکا و متحدانش در شرق و غرب ایران مایه ای بسازند و استعمار را زنده و خطر نزدیک نشان دهند چون بهانه دیگری ندارند برای محروم کردن مردم از حقی که دارند و می دانند. وقتی می گویند استعمار خارجی مقصودشان دخالت آمریکا و متحدانش در این سرزمین هاست. در حالی که این استعمار خارجی نیست که به بهانه مبارزه با تروریسم به کابل و بغداد رسیده بلکه این جهانی سازی است که یکی از اصولش هم دموکراسی است. هم از این رو همین قدر که عراقیان بتوانند نظم خود را سامان دهند، زودتر از آنی که محافظه کاران ما بتوانند راه دیگری پیدا کنند و نغمه دیگری برای ضدیت خود با دموکراسی دراندازند، خود از صحنه به در خواهند رفت. چنان که با از هم پاشیدن شوروی دیگر دلیلی برای ماندن در ژاپن و آلمان هم ندارند و دیر نخواهد بود که از اروپا بروند.

آنان که این روایت را ساده لوحانه و توجیه ساز دخالت آمریکائیان در دنیا می نگارند، برطینت خود می تند ورنه سخن اصلی این است که استعمار تغییر شکل یافته امروز حالا با آزادی برای مردم می آید و اسب تو آیش استبدادبان هستند، استبداد داخلی است که زمینه ساز استعمار امروزی می شود و نه که استبداد بدل استعمار نوین نیست بلکه موجد و مولد و بهانه آست. خوب به داستان صدام و طالبان بنگرید و به کره شمالی و همه آن ها که آمریکا در محور شرارتشان قرار داده در یک نکته مشترکند و آن نبود آزادی و دموکراسی است.

محافظه کاران دریافته اند که انسان امروز جهانی را به تولای و سودای آزادی و دموکراسی می توان تا کجا برد به همین جهت در تبلیغاتشان می گویند آمریکا و غرب از حقوق بشر استفاده ابزاری می کند، راست هم می گویند اما چاره شان چیست، گیرم رقیب به دروغ شعاری برگزیده که مردم را خوش می آید و با طینت و خواست و آرزوهای آدمی همخوان است آقایان را چه امکانی هست که جلو آرزویی قدیمی را بگیرند که اگر در دل مردم ایران نبود هنوز دوران پادشاهی ادامه داشت و رهبران امروزی در گوشه قم و یا زندان بودند. انگار مردم ایران هر زمان که به طلب آزادی بر می آیند کتاب پوپر زیر بغل دارند و یا نسخه های هابز را بر خوانده اند.

محافظه کاران و مخالفان آزادی تنها یک چاره برایشان مانده و همان است که در جلسات در بسته و در معامله با بازارگانان غربی می گویند تا بلکه دیگ طمع آن ها را به جوش آورند و رهبران کشورهايشان را از تعقیب فکر دموکراسی در خاورمیانه مسلمان بازدارند. این همان ترفند است که کسانی مانند سلاطین حجاز و شیوخ منطقه در قرن بیستم برای ماندن به کار می گرفتند « جوامع مسلمان را حکایت دیگر است » و مسلمانان با دموکراسی و آزادی و حقوق بشر همساز و همخوان نمی شود. اما این ترفند امروز دیگر کاربردی ندارد به دلایل بسیار که مربوط می شود به تغییر مناسبات جهانی. اقتدارگرایان امروزی بداقبالی آوردند و در پنجاه سال دیر آمدند و دیگر شوروی نیست که غرب از او بهراسد و به استبدادبان متحجر رضا دهد به این مزیت که مسلمانند و ضد کمونیست. در عین حال گسترش ارتباطات هم جوامع را با جهان آشنا کرده و به حق خود واقف. جهان دیروز مردم کشورهای نفت خیز را به چیزی نمی گرفت و همین قدر می خواست که برای پالایشگاه ها و لوله های نفتش مزاحمتی نداشته باشند و این را سلاطین و مستبدان منطقه ضمان می

شدند و می ماندند اما امروز جهان بازرگان، نه بیابانگردان بی خبر بلکه مصرف کنندگان مشتاق می خوانند تا در جهان در حال ساخت نقشی به عهده گیرند. این را محافظه کاران ما در نمی یابند و هنوز به وسوسه بازاریابان و دلالان دل خوشند که در گوششان می گویند تا زمانی که فرمان می رانید جهان را گریزی جز معامله با شما نیست. این را دلالان سال ها در گوش شاه سابق ایران هم خوانده بودند اما در پایان کار، جز یکی دو نفر مانند راکفلر و کی سنجیر دیگرانشان حتی حاضر نشدند تا که در کوشش برای پیدا کردن محل اقامتی و بیمارستانی برای او کاری کند.

پس آن راه بسته شده و این را استبدادبان دیار ما هم دریافته اند و از همین روست که سراغ مردم آمده اند که ما اگر بخواهیم دین محمد را نگاه داریم باید از دموکراسی چشم پبوشیم. کسی که از حقوق بشر می گوید و از آزادی ها سخن می راند در مسلمانیش باید شک کرد. خوب که در گفته هایشان دقت کنیم می بینیم برای ماندن دارند دین محمد را می فروشند و ابا و احتیاطی نمی کنند، چنان که تاکنون ملیت ما را به حراج گذاشته اند و چنان کرده اند که نمی توانیم به دنیا بگوئیم که حق ماست که صنعت هسته ای داشته باشیم. چون که بگوئیم فوراً پاسخ می دهند که دنیا حاضر نیست کلید صناعی که احتمال دست یابی به بمب ویرانگر در آن درج است را به دست آدم هائی سپرده ببیند که گرچه همه شجاعتشان در شکنجه دانشجویان و آزار به بند کشیدگان خلاصه می شود اما زبان می گویند که باید هر کس را که با آن ها همراهی نیست از بین برد و وقتی احساس قدرت کنند؛ چنان که مدتی کرده بودند، شعار انهدام همه جهان را سرمی دهند. برای ماندن بر سر قدرت چنان همه مصلحت ها را به حراج گذاشته اند که ایران را پایگاه هر کس کرده اند که با صلح و دوستی جهان مخالف است. اطمینان از قانون کشور گرفته اند، امنیت از سرمایه گذاری بریده اند، در یابوه گوئی های پرهزینه هیچ کوتاهی ندارند، هم امروز روزنامه جمهوری اسلامی که روز حساب آید زبان هائی که بر ایران و منافع ملی ما وارد کرده است به شمار خواهد آمد و همه را خبر خواهد شد به صراحت نوشته بود که روحانیون و رهبران اقلیت مسیحی کشور عامل بیگانگان هستند. به صراحت با هر شادمانی که مطلوب انسانی است معاند است و با هر حرکت که بوئی از اصلاح از آن به مشام رسد مخالف. دولت می گوید و آیت الله حکیم هم امروز از کشورهای اسلامی دعوت کرده است تا شورای موقت عراق را به رسمیت بپذیرند اما هم امروز می نویسد که این ها دست نشانده آمریکا هستند، مقصود هم این هاست که پریروز میزبان هیات ایرانی بودند و فردا قرار است به تهران سفر کنند. و می نویسد که مردم عراق با سلاح گرم حساب خارجی ها را می رسند. به همین نفرت پراکنی جنگ هشت ساله را به بهانه داد و خون هزاران جوان ایران را به عهده دارد روزنامه جمهوری اسلامی که جز در جاهائی به زور به فروش نمی رسد و جز دردرس نمی سازد و بر همه این ها جلوه مخالفت با استعمار بیگانه می دهد و به این باور است که مردم باورش می کنند.

آن چه جماعت متحجر و عقب افتاده در ایران می گویند همان علت عقب افتادگی جوامع مسلمان عالم است که در آن آزادی مجال نمو نیافته چرا که مخالفان آزادی چنان نموده اند که مسلمانان را با آزادی آشتی نیست. به همین حیلہ استبداد آورده اند و به همین یک نکته از دنیا عقب افتاده اند و مغزهای متفکرشان می گریزند و مردم وطن خود را در حسرت می گذارند چرا که در وطنشان استبداد هست و آزادی و امن و راحت نیست. متحجران وقتی به تاریخ معاصر جهانی نشانی اشان می دهیم که در بسیار سرزمین ها آزادی و دموکراسی پایان استعمار و عقب افتادگی شده است می گویند این حکایت شرق مسلمان نیست. در این جا بازی دموکراسی به هرج و مرج منتهی می شود و در نهایت باعث عقب افتادگی می شود و چاره جز وجود قدرت ترساننده ای در بالا نیست. اینان حداکثر این که برای فریب جهان، رونمایی از مجلس و مطبوعات و قانون و دادگستری را می پذیرند ولی سپردن کار مردم به مردم را نه. معتقدند آن قدر از اصول دموکراسی که ما را از زیر فشار به در آورد و دهان جهانیان را ببندد کافی است و نه بیشتر. یک قاشق چای خوری به ضرورت.

به صراحت نوشته باشم که به نظر من که از نظر اکثر مردم ایران دور نیست این کسانی که با آزادی و انتخابات آزاد، مطبوعات آزاد، اوقات فراغت، شادی و زندگی بی دردسر مردم ایران مخالفت می ورزند مسوول اتفاقاتی هستند که پس از این بر سر ایران خواهد آمد و نمی توان دنیا را متهم کرد که چرا به دشمنان صلح و آزادی روی خوش نشان نمی دهد و اگر فرصت به دست آورد به آنان حمله می کند. این ماقبل تاریخیان دارند آخرین نقش را صدام وار بازی می کنند و ایران را به بازی خطرناکی می کشانند که مقدمه آن با آموختن فنون رزمی به نوجوانان فراهم می آید. در همین حال دانشجویان و آزادی خواهان را به بند انداخته اند و با دادگاه های نمایشی سعید عسگر و عاملان قتل زهرا کاظمی به خیال خود خلق را می فریبند و هر چه را دولت و تکنوکرات های ایرانی به هزار خون جگر می بافند از هم

می درند. مردم ایران نیک بدانند که مبارزه با ستم بیگانه بهانه است و این ها خود جاده صاف کن بیگانه اند که ممکن نیست به کشوری که در آن مردمش حق حیات دارند حمله کند، امکان آن ندارد که با همه جسارت مجوز حمله به کشوری را پیدا کند که در آن دموکراسی هست. یعنی همان ها که نمی گذارند در ایران شکل گیرد.

نوشتیم به باورم این جمله از آقای خاتمی نیست، نه ایشان و نه هیچ انسان فرهیخته ای را در هر لباس و مرامی که باشد هرگز این گمان نیست که در دنیای امروز در تنگنای انتخاب بین استبداد و استعمار قرار دارد بلکه این وصف آنان است که از استعمار خارجی می گویند تا مردم را به استبداد راضی کنند و در همان حال در گوشه و کنار دنیا لابی می کنند که مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم اگر نفت آسیا می خواهید و اگر امنیت بازرگانی دنیا می جوئید، تا هم نفت ببرید و هم کالا بیاورید بهتر کسان مائیم. دروغ می گویند